

وینسنت ناوارو (Vincent Navarro) ۱

مانثلی ریویو سپتامبر ۲۰۰۶

ترجمه: مهرداد بهار آرا

مبارزه‌ی طبقاتی در بعد جهانی

لازم است تصریح کنم که یک مفهوم علمی میتواند خیلی "کهنسال" باشد و در عین حال "کهنه" نباشد. "کهنسالی" و "کهنگی" دو مفهوم کاملاً متفاوت هستند. قانون جاذبه بسیار "کهنسال" و در عین حال "کهنه" نیست. هر کسی به آن شک دارد میتواند خود را از طبقه‌ی دهم ساختمانی پرت کند. این خطر وجود دارد که بخشی از چپ با نادیده گرفتن مفاهیمی چون طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی، به این دلیل که این مفاهیم "کهنسال" میباشند، بهای سنگینی بپردازد. ما اگر وجود طبقه و ائتلافهای طبقاتی شکل گرفته در مقیاس جهانی بین طبقات مسلط دنیای سرمایه داری توسعه یافته و در حال توسعه را درک نکنیم، قادر به درک دنیا (از عراق گرفته تا رد قانون اساسی اتحادیه‌ی اروپا) نخواهیم بود. نئولیبرالیسم ایدئولوژی و عملکرد مشترک طبقات مسلط دنیای توسعه یافته و در حال توسعه میباشد

بخش دوم

افول اقتصاد جهانی و شرایط اجتماعی

بر خلاف دگم نئولیبرالی، سیاستهای عمومی نئولیبرالی در جهت دستیابی به اهداف اعلام شده‌ی خود – بازدهی اقتصادی و سلامتی اجتماعی – (social well-being) چندان موفق نبوده اند.

۲۰۰۰ - ۸۰۹۱	۸۰۹۱ - ۰۹۶۱	
		نرخ رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه (به غیر از چین)
۶٪.۲	۵/۵٪	رشد سالانه‌ی اقتصاد
۷٪.۰	۳/۲٪	رشد سرانه‌ی سالانه‌ی اقتصادی
		نرخ رشد اقتصادی در چین
۸.۹٪	۴/۵٪	رشد سالانه‌ی اقتصاد
۴٪.۸	۵٪.۲	رشد سرانه‌ی سالانه‌ی اقتصادی

منابع-World Bank, World Development Indicators, 2001 CD-ROM; Robert Polin, Contours of Descent (Verso, 2003) 131.

اگر دوره‌ی ۸۰۹۱ - ۲۰۰۰ (اوج شکوفائی نئولیبرالیسم) ۵ را با دوره‌ی بلافاصله قبل از آن، ۰۹۶۱ - ۸۰۹۱، مقایسه کنیم، به روشنی میتوان مشاهده کرد که در بیشتر کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، دوره‌ی ۸۰۹۱-۲۰۰۰ نسبت به دوره‌ی ۰۹۶۱ - ۸۰۹۱ به مراتب کمتر موفق بوده است. همانطوریکه جدول ۱ نشان میدهد، نرخ رشد اقتصادی و نرخ رشد اقتصادی سرانه در همه‌ی کشورهای در حال توسعه (non-OECD) (OECD بجز چین) در دوره‌ی ۰۹۶۱ - ۸۰۹۱ (به ترتیب ۵/۵ در صد و ۳/۲ در صد) به مراتب بیش از ارقام مربوط به دوره‌ی ۸۰۹۱ - ۲۰۰۰ (به ترتیب ۶.۲ در صد و ۷.۰ در صد) میباشند. مارک وایزبرات، دین بیکر، و دیوید رازنیک بطور مستند نشان داده اند که شاخصهای کیفیت زندگی و سلامتی جامعه (مرگ و میر اطفال، میزان نامنویسی در مدارس، میزان حداکثر عمر، و غیره) در دوره‌ی ۰۹۶۱ - ۸۰۹۱ نسبت به دوره‌ی ۸۰۹۱ - ۲۰۰۰ افزایش بیشتری داشته اند (وقتی کشورهای از لحاظ توسعه همسطح در ابتدای هر دوره را با هم مقایسه میکنیم - رتبه بندی توسعه، مرکز تحقیق اقتصاد و سیاست، سپتامبر ۲۰۰۵). و همانطوریکه جدول ۲ نشان میدهد، نرخ

رشد اقتصادی سرانه‌ی سالانه در کشورهای سرمایه داری توسعه یافته در دوره‌ی ۸۱۹۱ - ۹۹۹۱ نسبت به دوره‌ی ۱۹۶۱ - ۸۰۹۱ کمتر بود.

جدول ۲: رشد اقتصادی، ۰۹۶۱ - ۲۰۰۰

الف. میانگین نرخ رشد اقتصادی سرانه‌ی سالانه در کشورهای OECD و کشورهای در حال توسعه

۸۱۹۱ - ۹۹۹۱	۱۹۶۱ - ۸۰۹۱	
۲/۰%	۳/۵ OECD	(الف) کشورهای
۷/۰%	۳/۲%	(ب) کشورهای در حال توسعه بجز چین
۱/۳%	۰/۳%	تفاوت ناخالص (الف - ب)

ب. رشد نابرابری درآمد در جهان، ۸۰۹۱ - ۸۹۹۱ (بجز چین)

نابرابری درآمد ۰/۵% ثروتمندترین و درآمد ۰/۵% فقیرترین ۴% افزایش داشته است
 نابرابری درآمد ۲۰% ثروتمندترین و درآمد ۲۰% فقیرترین ۸% افزایش داشته است
 نابرابری درآمد ۱۰% ثروتمندترین و درآمد ۱۰% فقیرترین ۹/۱% افزایش داشته است
 نابرابری درآمد ۱% ثروتمندترین و درآمد ۱% فقیرترین ۷۷% افزایش داشته است

منابع : World Bank, World Development Indicators, 2001; Robert Sutcliffe, A More or Less Unequal World? (Political Economy Research Institute, 2003); Robert Polin, Contours of Descent (Verso, 2003), 133

اما، حائز اهمیت است تأکید شود که بعلت رشد سرانه‌ی سالانه‌ی بیشتر اقتصادی در کشورهای OECD در مقایسه با کشورهای در حال توسعه (بجز چین)، تفاوت نرخهای رشد سرانه‌ی آنها بطور چشمگیری افزایش یافته اند (جدول ۲). این به این معنی است که نابرابریها در درآمد بین دو گونه از کشورها، بویژه بین دو قطب (جدول ۲) بطور غیرعادی رشد داشته اند. اما، پدیده‌ی خیلی مهمتر اینکه نابرابریها نه تنها

بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، بلکه در درون کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه هم افزایش بالایی داشته اند. با کنار هم گذاشتن هر دو نوع نابرابریها (بین و درون کشورها)، همانطوریکه برانکو میلانویچ منتشر کرده است، در می یابیم که ۱ در صد از ثروتمندترین جمعیت جهان ۵۷ در صد درآمد دنیا را دریافت میکنند، و اختلاف درآمد بین بالاترینها و پائینترینها از ۸۷ برابر به ۴۱۱ برابر افزایش یافته است (جهان های جدا از هم، انتشارات دانشگاه پرینستون، ۲۰۰۵).

این واقعیت باید مورد تأکید قرار گیرد که هرچند فقر در مقیاس جهانی و در کشورهایی که سیاستهای عمومی نئولیبرالی را دنبال میکنند افزایش یافته است، این به این معنی نیست که ثروتمندان در هر کشوری (بشمول کشورهای در حال توسعه) بطور منفی تحت تأثیر قرار گرفته اند. بر عکس، درآمدها و فاصله ی اغنیا از غیر اغنیا دیوانه وار افزایش داشته اند. نابرابریهای طبقاتی در بیشتر کشورهای سرمایه داری شدیداً افزایش یافته اند.

نئولیبرالیسم بمثابه ی عملکردی طبقاتی: منشأ نابرابریها

در هر کدام از این کشورها، درآمد بالاییها در نتیجه ی دخالتهای دولت بطور چشمگیری افزایش یافته است. در نتیجه، ما باید به تعدادی از کاتاکوریها و مفاهیمی که از طرف بخش قابل توجهی از چپ نادیده گرفته شده اند، از جمله ساختار طبقاتی، قدرت طبقاتی، مبارزه ی طبقاتی، و تأثیرات آنها بر دولت برگردیم. این کاتاکوریهای علمی برای درک آنچه در هر کشوری میگذرد همچنان از اهمیت کلیدی برخوردارند. لازم است تصریح کنم که یک مفهوم علمی میتواند خیلی "کهنسال" باشد و در عین حال "کهنه" نباشد. "کهنسالی" و "کهنگی" دو مفهوم کاملاً متفاوت هستند. قانون جاذبه بسیار "کهنسال" و در عین حال "کهنه" نیست. هر کسی به آن شک دارد میتواند خود را از طبقه ی دهم ساختمانی پرت کند. این خطر وجود دارد که بخشی از چپ با نادیده گرفتن مفاهیمی چون طبقه و مبارزه ی طبقاتی، به این دلیل که این مفاهیم "کهنسال" میباشند، بهای سنگینی بپردازد. ما اگر وجود طبقه و ائتلافهای طبقاتی شکل گرفته در مقیاس جهانی بین طبقات مسلط دنیای سرمایه داری توسعه

یافته و در حال توسعه را درک نکنیم، قادر به درک دنیا (از عراق گرفته تا رد قانون اساسی اتحادیه‌ی اروپا) نخواهیم بود. نئولیبرالیسم ایدئولوژی و عملکرد مشترک طبقات مسلط دنیای توسعه یافته و در حال توسعه می‌باشد.

قبل از اینکه پیشتر برویم بگذارید به موقعیت در هر کشور پردازیم. ایدئولوژی نئولیبرالی واکنش طبقات مسلط در مقابل دستاوردهای چشمگیر طبقات کارگر و دهقان در فاصله‌ی پایان جنگ جهانی دوم و میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۱ بود. افزایش بیسابقه‌ی نابرابری‌های از این دوره به بعد نتیجه‌ی مستقیم رشد درآمد طبقات مسلط می‌باشد، که خود پیامد سیاستهای عمومی طبقاتی زیر می‌باشد: الف - حرکت ضد کارگری آزادی بازارهای کار از قید و بند قوانین و مقررات؛ ب - آزادی بازارهای مالی که منجر به افزایش سود سرمایه‌های مالی، شاخه‌ی هژمونی طلب سرمایه در بین سالهای ۱۹۸۰ و ۲۰۰۵ شد؛ پ - آزادی تجارت کالاها و خدمات، که به بهای و خیمتر شدن موقعیت طبقه‌ی کارگر و افزایش خصلت مصرفی در جامعه حاصل شد؛ ت - کاهش هزینه‌های عمومی اجتماعی، که باعث آسیب پذیری طبقه‌ی کارگر شده است؛ ث - خصوصی سازی خدمات، که به بهای کاهش رفاه و سلامتی طبقات زحمتکش که شدیداً به این خدمات وابسته اند حاصل شده است، منافع ۲۰٪ از ثروتمندترین اقشار جامعه را بیش از پیش تأمین کرده است؛ ج - ترویج فردگرایی و فرهنگ مصرفی که به روحیه‌ی همبستگی آسیب وارد آورده است؛ چ - پیدایش استدلال تئوریک که با بازارها اعلام بیعت میکند، اما اتحادی آشکار بین شرکتهای فراملیتی و دولت کشوری که در آن مستقر هستند ایجاد میکند؛ و ح - ترویج ایده‌ی ضد دخالت‌گرایانه در تقابل آشکار با افزایش دخالت واقعی دولت به قصد تقویت منافع طبقات مسلط و واحدهای اقتصادی - شرکتهای چند ملیتی - که منافع این طبقات را نمایندگی میکنند. هر یک از این سیاستهای عمومی طبقاتی مستلزم عملکرد و دخالت دولت می‌باشد که بطور آشکار با منافع طبقات زحمتکش و اکثریت جامعه در تقابل قرار میگیرد.

برخورد (conflict) اصلی در دنیای امروز: نه بین شمال و جنوب بلکه بین ائتلافی از طبقات مسلط شمال و جنوب در مقابل طبقات تحت سلطه‌ی شمال و جنوب

اینکه برخورد اصلی دنیای امروز بین شمال غنی و جنوب فقیر است بمثابة بخشی از فکر معقول و مرسوم پذیرفته شده است. اما در شمال و جنوب، طبقاتی با منافع متضاد وجود دارند که باعث ایجاد ائتلافها در سطح بین المللی شده اند. این واقعیت زمانی برای من آشکار شد که بعنوان مشاور پرزیدنت آئنده در شیلی کار می‌کردم. کودتای فاشیستی به رهبری ژنرال پینوشه، آنطوریکه تصور غالب بود، کودتای شمال غنی (ایالات متحده) بر علیه جنوب فقیر (شیلی) نبود. عاملان تحمیل وحشیانه‌ی رژیم پینوشه به جامعه‌ی شیلی طبقات فرادست شیلی بودند (بورژوازی، خرده بورژوازی، و طبقات تحصیلکرده‌ی میانی-بالایی جامعه) که نه با کمک ایالت متحده‌ی آمریکا (جامعه‌ی آمریکا مجموعه‌ی ۰۴۲ میلیون امپریالیست نیست)، بلکه با کمک دولت نیکسون، که در آنزمان از مقبولیت چندانی در جامعه‌ی آمریکا برخوردار نبود (ارتش را برای سرکوب اعتصاب معدنچیان آپالاجیا گسیل کرده بود) این عمل را به انجام رساندند.

فقدان آگاهی از وجود طبقات اغلب به محکوم کردن یک کشور، غالباً ایالات متحده، در کل می انجامد. اما در حقیقت، طبقه‌ی کارگر آمریکا، اولین قربانی امپریالیسم آمریکا میباشد. بعنوان مثال، بنزین در آمریکا نسبتاً ارزان میباشد (هر چند بیش از پیش از این ارزانی نسبی کاسته میشود). هزینه‌ی پر کردن باک ماشین من در آمریکا ۳۲ دلار و ماشینی مشابه در اروپا ۲۵ یورو میباشد. اما در مقایسه، حمل و نقل عمومی در بیشتر مناطق آمریکا تقریباً وجود ندارد. بعنوان مثال، طبقه‌ی کارگر بالتیمور، صرفنظر از اینکه بهای بنزین چقدر باشد، از سیستم حمل و نقل عمومی (حمل و نقل عمومی در بالتیمور وجود ندارد) بیشتر بهره خواهد برد تا از وسیله‌ی نقلیه‌ی شخصی. این حقیقت را نباید فراموش کرد که منافع صنعت اتوموبیل سازی و انرژی عوامل اصلی در مخالفت با سیستم حمل و نقل عمومی و نابود کردن آن میباشد. طبقه‌ی کارگر آمریکا قربانی سیستم امپریالیستی و سرمایه داری خود میباشد. تصادفی نیست که سطح رفاه در آمریکا نسبت به همه‌ی کشورهای توسعه یافته‌ی دیگر رشد نیافته تر است. سالانه بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر بعلت عدم دسترسی به خدمات عمومی پزشکی در آمریکا می‌میرند.

رد پای نادیده گرفتن قدرت طبقاتی در هر کشوری، در هنگام ارزیابی توزیع قدرت در اقصی نقاط دنیا، در بیان اینکه سازمانهای بین المللی بوسیله کشورهای غنی کنترل میشوند آشکار است. مثلاً اغلب خاطر نشان میشود که ۱۰ درصد جمعیت دنیا، که در کشورهای غنی زندگی میکنند، ۳۴ درصد حق رأی در صندوق جهانی پول را دارا میباشند. اما ادعای کنترل صندوق جهانی پول توسط ۱۰ درصد جمعیت جهان که در کشورهای به اصطلاح غنی زندگی میکنند با واقعیت یکی نیست. در حقیقت، طبقات کشورهای غنی هستند که بر صندوق جهانی پول مسلط و سیاستهای عمومی را، که به طبقات تحت سلطه کشورهای خود و دیگر کشورها آسیب میرسانند، تدوین میکنند. بعنوان مثال، دبیر صندوق جهانی پول رادریگو راتو میباشد که در زمان وزارت اقتصاد اسپانیا در دولت اولترا دست راستی حوزه ماریا ازنار (که در جنگ عراق حامی بوش و بلر بود)، سیاستهایی را پیش برد که استاندارد زندگی طبقات مختلف مردم اسپانیا را کاهش داد (وینسنت ناوارو، "آقای راتو کیست؟" ضربه‌ی متقابل، ژوئن ۲۰۰۴).

لازم است نکته‌ی دیگری را هم روشن کنیم. راجع به درگیری بین کشورهای غنی و فقیر در سازمان تجارت جهانی زیاد نوشته شده است. دولتهای کشورهای غنی، کشاورزی خود را از طریق پرداخت یارانه‌ها حمایت میکنند و بطور همزمان، با ایجاد موانع حمایتی، از صنایعی مانند منسوجات و مواد غذایی که در مقابل ورود تولیدات کشورهای فقیر آسیب پذیر هستند حمایت میکنند. با وجودی که ایجاد چنین موانعی در تجارت جهانی در حقیقت به کشورهای فقیر آسیب وارد میکند، اشتباه خواهد بود اگر راه حل را تجارت آزادتر جهانی پیشنهاد کرد. حتی بدون چنین موانعی، تولید انبوه و بازدهی بالای کشورهای غنی موفقیت آنها را در تجارت جهانی تضمین میکند. آنچه کشورهای فقیر باید انجام دهند تغییر از اقتصاد صادراتی (ریشه‌ی مشکلات) به اقتصاد متمایل به رشد داخلی - استراتژی که بازتوزیع درآمد را الزامی میکند و در نتیجه مخالفت و مقاومت طبقات مسلط کشورهای متبوع (و همچنین کشورهای غنی) را در پی خواهد داشت - خواهد بود. درک اینکه اکثر کشورها دارای منابع (به شمول سرمایه) هستند که آنها را قادر به خروج از شرایط توسعه نیافتگی کند، حائز اهمیت

اساسی است. بگذارید از یک منبع غیر قابل انتظار نقل قول کنیم. نیویورک تایمز در ۱۲ دسامبر ۲۹۹۱ (زمانی که افزایش جمعیت به عنوان علت اصلی فقر مطرح بود)، یک ارزیابی غیر قابل انتظار منصفانه از موقعیت بنگلادش، فقیرترین کشور دنیا منتشر کرد. در آن مقاله‌ی مبسوط، آن کریتندن (Ann Crittenden) چنین بر "الگوهای مالکیت منابع اقتصادی تولید- زمین" به مثابه‌ی ریشه‌ی معضل انگشت گذاشت:

توزیع نابرابر زمین، ریشه‌ی سوء تغذیه‌ی دیرپا با وجود فراوانی نسبی در بنگلادش میباشد. تعداد بسیار محدودی با استاندارد غرب غنی هستند، اما نابرابری شدید در شکل مالکیت نامتوازن زمین خود را نشان میدهد. ۶۱ در صد ثروتمندترین جمعیت غیر شهری مالکیت دو سوم زمینهای موجود و تقریباً ۰۶ در صد جمعیت کمتر از یک اکر (acre) برابر با ۴۷۰۴ مترمربع) زمین را در اختیار دارند.

کریتندن امیدوار نیست که راه حل تکنولوژیکی باشد. درست بر عکس، تکنولوژی میتواند شرایط را حتی بدتر کند:

تکنولوژیهای جدید کشاورزی ارائه شده با قادر ساختن زمینداران بزرگ به خریدن زمینهای همسایگان فقیر خود، در جهت منافع این زمینداران بزرگ مؤثر واقع شده اند.

چرا این موقعیت همچنان از خود جان سختی نشان میدهد؟ جواب روشن است.

با تسلط زمینداران بر دولت - تقریباً ۷۵ در صد اعضای پارلمان را زمینداران تشکیل میدهند - کسی حمایت رسمی در جهت ایجاد تغییرات بنیادی در سیستم را پیش بینی نمیکند.

بگذارید این را اضافه کنم که زمانی که گرسنگی و لاغری علل اصلی مرگ و میر کودکان در بنگلادش میباشند، در طبقه بندی رژیمهای سیاسی از طرف وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحده، این کشور در ستون کشورهای دمکراتیک جا خوش کرده است. چهره‌ی گرسنه‌ی کودک بنگلادشی به عنوان معروفترین پوستر مورد استفاده‌ی

خیلی از سازمانهای خیریه برای شرمسار کردن مردم کشورهای توسعه یافته، جهت ارسال پول و کمکهای غذایی به بنگلادش بکار برده میشود.

مقامات کمکهای غذایی در بنگلادش، اذعان کرده اند که فقط بخشی از میلیونها تن کمکهای غذایی ارسالی به این کشور به گرسنگان و فقرای روستاها رسیده است. غذا به دولت تحویل داده میشود و دولت آنرا با قیمتهای یارانه ای به ارتش، پلیس، و طبقات متوسط شهر نشین میفروشد.

ساختار طبقاتی بنگلادش و روابط مالکیت که این ساختار را تعیین میکنند علل فقر عریان میباشد. همانطوریکه ان کریتندن نتیجه میگیرد:

بنگلادش از زمین کافی برای معاش هر مرد، زن، و کودک بنگلادشی برخوردار میباشد. پتانسیل کشاورزی این سرزمین زیبای سرسبز، در حدی است که حتی قادر خواهد بود جمعیت کشور را، با احتساب رشد اجتناب ناپذیر ۲۰ در صدی ۲۰ سال آینده، با منابع فقط بنگلادش براحتی تغذیه کند.

اخیراً، در اخبار شنیده میشود که بعلت صادرات به بازار جهانی، بنگلادش رشد اقتصادی بالائی داشته است. اما این رشد به بخش کوچک صادرات محدود و اکثریت جمعیت را به حال خود رها کرده است. در این میان، سوء تغذیه و گرسنگی افزایش یافته اند.

۱ - ویسنت ناوارو استاد علوم سیاسی و جامعه شناسی در دانشگاه جان هاپکینز بلومبرگ و دانشگاه پامپیی فابرا میباشد.

۲ - مایکل هاردت استاد ادبیات در دانشگاه دیوک میباشد. آنتونیو نگری، محقق و نویسنده‌ی مستقل در دانشگاه پاریس و دانشگاه پادوا علوم سیاسی تدریس کرده است.

۳ - تئوری کینیسین - (Keynesian Theory) بر اساس نظریات جان مینارد کینز (John Maynard Keynes)، اقتصاددان قرن بیستم انگلیس به تئوری اقتصاد مختلط که در آن هر دو بخش دولتی و خصوصی در آن نقش کلیدی دارند معتقد است. این تئوری در حقیقت بسط تئوری اقتصاد کلاسیک با در نظر گرفتن تئوریهای کارل مارکس میباشد.

۴ - سیاست حمایت از تولیدات داخلی - (protectionism) به مجموعه‌ی سیاستی، از قبیل اعمال تعرفه‌های زیاد بر کالاهای وارداتی و سهمیه بندی کالاهای وارداتی، گفته میشود که از طرف دولتها در جهت حمایت از تولیدات داخلی اجرا میشوند.

۵ - آغاز نئولیبرالیسم و رشد نابرابریها ژوئیه‌ی ۱۹۷۹ بود، با افزایش چشمگیر نرخهای سود از طرف پاول والکر که باعث کاهش رشد اقتصادی شد (و همچنین دو شوک نفتی که کشورهای خیلی وابسته به نفت را فلج کرد) (نگاه کنید به دیوید هاروی، تاریخچه‌ی مختصر نئولیبرالیسم، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۵). والکر نرخهای سود را به مثابه‌ی یک حرکت ضد کارگری افزایش داد (که بحران اقتصادی پیامد آن بود) که باعث بیداری کارگران در ایالات متحده و جهان شد. افزایش نرخ سود، همانطوریکه حیوانی آریگی اشاره کرده است (در "بحران آفریقا: سیمای جهانی و منطقه‌ی ای"، بررسی چپ جدید [مه - ژوئن، ۲۰۰۲])، همچنین باعث سرازیر شدن سرمایه به ایالات متحده شد که این امر رقابت برای جذب حداقل سرمایه را برای دیگر کشورها، بویژه کشورهای فقیر، مشکل کرد. این حقیقت که یوروهای نفتی (که با شوکهای نفتی بطور چشمگیری رشد کردند) در ایالات متحده انباشت شدند، باعث کمیابی سرمایه، بویژه برای کشورهای فقیر شد. این زمانی است که کاهش رشد اقتصادی کشورهای فقیر آغاز شد. کشورهایی که بیشتر قربانی این سیاستهای عمومی نئولیبرالی شدند کشورهای آمریکای لاتین بودند، که این سیاستها را بطور گسترده دنبال کردند، و کشورهای آفریقایی (فقیرترین فقرا)، که رشد اقتصادی بشدت منفی داشتند. در سال ۲۰۰۰، ۲۴ کشور آفریقایی دارای شاخص تولید ناخالص ملی سرانه‌ی کمتر نسبت به ۲۵ سال قبل بودند.

بر گرفته از سایت کار